یکشنبه ۲۹ تیر ۱۴۰۴
شماره ۴۴۶۳
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

پژوهشگران در پنل هوش مصنوعی و هنر پاسخ می‌دهند

ماشین‌ها می‌توانند هنرمند خلاق باشند؟

هنر همواره نقشی اساسی در زندگی بشر ایفا کرده است. از نقاشی‌های نخستین انسان بر دیوارهای غارها تا شاهکارهای هنری دوران مدرن هنر همواره وسیله‌ای برای بیان احساسات، تفکرات و خلق زیبایی بوده است. این عرصه، با گذر زمان، دستخوش تغییرات فراوانی شده است؛ از ابزارهای سنتی نقاشی گرفته تا ظهور دوربین‌های دیجیتال و نرم‌افزارهای پیشرفته طراحی. اما شاید یکی از بزرگ‌ترین تحولات هنر در دوران معاصر، ورود هوش مصنوعی به این حوزه باشد. فناوری‌ای که موجب شکل‌گیری دوگانگی میان این مفهوم که انسان خالق اصلی آثار هنری بوده یا ماشین‌ها شده است. با توجه به این چالش، در همایش ملی هوش مصنوعی، ارتباطات انسان-ماشین و آینده، پنلی تحت عنوان هوش مصنوعی و هنر با حضور پدرام جوادزاده، عضو هیئت‌علمی پژوهشگاه مطالعات فرهنگ، هنر و ارتباطات، اعظم حکیم‌سلمانی عضو هیئت‌علمی دانشگاه فرهنگیان، داوود طالقانی دانشجوی دکتری دانشگاه تهران و اقبال خالدیان دانشجوی دکتری علوم ارتباطات برگزار شد که در ادامه می‌خوانید.

نسبت درهم‌تنیدگی میان هوش مصنوعی و هنر

داوود طالقانی
دانشجوی دکترای دانشگاه تهران

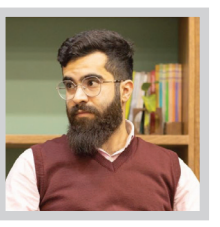

در قرائت اول واو میان هوش مصنوعی و هنر از جنس مباینه به شمار می‌آید که به معنای وجود یک مخالفت و دشمنی میان این دو حوزه است؛ زیرا هنر از سنخ آفرینش، خلقت و بداعت است، درحالی‌که هوش مصنوعی به‌عنوان یک هوش ماشینی، به تکرار و تولید مجدد امور موجود و استفاده از داده‌های پیشین می‌پردازد. از سوی دیگر در نظریه تاریخ هنر، نسبت هوش مصنوعی و هنر به‌صورت واو عطف و جزء تعریف می‌شود. به این معنا که هوش مصنوعی به‌عنوان یک جزءلاینفک در تاریخ هنر محسوب می‌شود. بنیاد تاریخ هنر بر تحول استوار است و فرم‌ها همواره بر اساس ابزارهای به‌کارگرفته‌شده تغییر می‌کردند. اما امروزه هنرمندان با دسترسی به یک ابزار جدید، یعنی هوش مصنوعی قادرند به ادامه سبک‌های شخصی خود بپردازند و هنر هوش مصنوعی را ذیل هنر دیجیتال ادامه دهند. قرائت‌های دیگری نیز وجود دارد که به‌مانند خود من به این موضوع می‌پردازند که هوش مصنوعی به تکنیکی رسیده و در سینما، ادبیات و هنر نهادینه شده و خود را به‌وضوح نشان می‌دهد. به‌عنوان‌مثال، می‌توان به آثار داستانی ویلیان گیبسون، پدر هنر سایبرپانک اشاره کرد. روندی که در این بازنمایی‌ها وجود داشته خوش‌بینانه بوده و هوش مصنوعی از یک دشمن به دوست یا موجودی تبدیل شده است که انسان‌ها با آن هم‌زیستی پیدا کردند. بااین‌حال، نسبت هنر و هوش مصنوعی یک نسبت درهم‌تنیده است و نمی‌توان آن‌ها را صرفاً با قرائت‌های کلی دسته‌بندی کرد.

هوش مصنوعی جای انسان را در اجرای موسیقی نمی‌گیرد

پدرام جوادزاده
عضو هیئت‌علمی پژوهشگاه مطالعات فرهنگ، هنر و ارتباطات

واقعیت این است لحظه‌ای که در موسیقی تجربه می‌کنیم مشابه وضعیت گوشی‌های هوشمند در حدود ۱۰ سال پیش است. ما سال‌ها یک گوشی را به همراه خود داشتیم که نقش یک کامپیوتر جیبی بود و صرفاً سیستم‌عاملی داشت و هیچ کار هوشمندانه‌ای انجام نمی‌داد. اما حدود دو سالی می‌شود که این گوشی‌ها تغییرات قابل‌توجهی را رقم زده‌اند. از طرفی هوش مصنوعی اکنون نتوانسته است یک اتفاق جدید و منحصربه‌فردی در زمینه موسیقی ایجاد کند. به این معنا که شاید برای توده جامعه، ابزارها و اتفاقاتی که در اختیارشان قرار گرفته، بسیار بدیع به نظر برسد، اما واقعیت این است که حدود ۲۰ سال پیش نیز از این ابزارها در استودیوها استفاده می‌شدند. شاید امروزه برای جامعه جذاب باشد که یک آهنگ را با صدای خوانندگان فوت‌شده بشنویم، اما باید گفت که این امر از گذشته در استودیوها انجام می‌شدند. به عبارتی دیگر اگر امروز هوش مصنوعی ابزارهایی را در اختیار ما قرار می‌دهد تا یک موسیقی پر از نویز را حذف کنند، هیچ اتفاق جدیدی نبوده؛ زیرا این کارها ۲۰ سال پیش در نسخه‌های ابتدایی در استودیوها صورت می‌گرفتند.

اگر فرضاً پدیده‌ای به نام کوک‌کردن خودکار امروزه به کار برده می‌شود، هنوز نسخه‌ای بسیار ابتدایی از چیزی است که ما در استودیوها استفاده می‌کنیم. درست است که توده جامعه، یعنی غیرمتخصصان در موسیقی، اتفاقات جالبی را تجربه می‌کنند، اما واقعیت این است که همه این رخدادها برای ما تکراری است و ما تنها با نسخه‌های ابتدایی به‌کاررفته مواجهیم.

به‌عنوان‌مثال، در اتوتیون، پلاگینی وجود دارد که حدود ۱۵ سال است به آن دسترسی داریم و باید در آن نوت پایه کوک موسیقی را مشخص کنیم. این پلاگین به‌خوبی عمل می‌کند، اما هرگز صدای طبیعی تولید نمی‌کند. اما در مقابل، هوش مصنوعی روی یک فرکانس و کوک مشخص عمل می‌کند. به عبارتی، سطح ابزارهایی که در حال حاضر در اختیار افراد قرار می‌دهد، بسیار پایین‌تر است؛ و اگر سواد تخصصی و آگاهی نسبت به فیزیک صوت داشته باشیم متوجه خواهیم شد که هوش مصنوعی موزیک‌ها را در سطوح ابتدایی تولید می‌کند و یک رخداد جدید نیست.

نکته این بوده که اگر هیچ تجربه جدیدی در تولید موسیقی وجود نداشته باشد آیا این روند در پنج سال آینده نیز بدون تغییر باقی خواهد ماند؟ واقعیت این است که هوش مصنوعی اکنون ۱۴ الگوریتم دارد که همه سایت‌ها بر اساس همان الگوریتم‌ها موسیقی‌ها را تولید می‌کنند. به همین دلیل، همه موسیقی‌ها در ساختارهای ۲-۴ یا ۴-۴ ساخته می‌شوند و معمولاً چند صدای محدود دارند که با فرکانس‌های مختلف تولید می‌شوند؛ یعنی هیچ اتفاق خلاقانه‌ای در این زمینه رخ نمی‌دهد.

در واقع، به نظر من از پدیده‌ای صحبت می‌کنم که فعلاً واقعی و خلاقانه نیست و پدیده‌ای که شاید یک گرافیست ماهر نیز درباره گرافیک برنامه‌ها همین نظر من را داشته باشد. از طرف دیگر ما دائماً با این مسئله دردناک روبه‌رو هستیم که این‌همه سروصدا برای پدیده‌ای است که به طور مداوم با چند الگوریتم مادر شکل می‌گیرد. به نظر من، هوش مصنوعی تا سه یا چهار سال آینده بخشی از کار صدابرداران را از بین خواهد برد. به این معنا که در حال حاضر برای استفاده از صدای باکیفیت به صدابردار و میکس مستر نیاز داریم، اما احتمالاً بخش زیادی از این کار را هوش مصنوعی در چند سال آینده قادر به انجام خواهد بود. این موضوع به‌ویژه در موسیقی‌هایی که ذاتاً ساختار ثابتی دارند، مانند پاپ، مشهود خواهد بود.

بنابراین، در آینده‌ای نسبتاً نزدیک، برخی از مشاغل را در بخش موسیقی از دست خواهیم داد. به یاد دارم که در سال ۹۸، یکی از دوستانم در دانشگاه ایلینوی مقاله‌ای را منتشر کرد که می‌گفت در ۱۴ سال آینده نوازندگی در موسیقی از بین خواهد رفت. در آن زمان ما فرد را مسخره می‌کردیم، اما اکنون زمزمه‌هایی به گوش می‌رسد که شاید در آینده پدیده‌ای به نام نوازندگی در موسیقی از بین برود.

اما به نظر من نگرانی‌هایی که جامعه موسیقی اکنون ابراز می‌کند، نباید چندان جدی گرفته شود. زیرا زمانی که ربات‌ها به صنعت ما وارد شدند، برخی شغل‌ها را از بین بردند و برخی دیگر را نیز ایجاد کردند. درواقع، ما با یک تغییر در موسیقی مواجهیم و باید بپذیریم که این تغییر به‌صورت خواه‌وناخواه رخ خواهد داد. احتمالاً گونه‌هایی از موسیقی مشابه تجربه‌ای که با ابزارهای الکترونیک از دهه ۱۹۲۰ به بعد داشتیم، خواهیم داشت. ضمن اینکه بعید می‌دانم ساختارهای موسیقی شرقی که به‌شدت ریاضی و غیرالگوریتمی هستند، به‌راحتی در دسترس هوش مصنوعی قرار بگیرند.

درواقع ما در حوزه موسیقی با دو گونه ضربی و غیرضربی مواجهیم. موسیقی‌های ضربی الگوریتم دارند و اگر به موسیقی کلاسیک غربی نگاه کنید، می‌بینید که همه ساختارهای هارمونی بر پایه محاسبات ریاضی استوارند و افرادی که تا به حال پیانو نزده‌اند نیز می‌توانند مسائل هارمونی را به‌درستی حل کنند و موسیقی‌ای بنویسند که هیچ خطای هارمونیک نداشته باشد، اما ممکن است بسیار بدصدا باشد، زیرا می‌توان با استفاده از نسبت‌های موسیقی آن را حل کرد.

در مقابل، موسیقی‌های غیرمتریک دسترسی سختی دارند زیرا به‌شدت غیرالگوریتمی و زمان‌بندی‌شده‌اند. برای مثال، به ۲۰ سال زمان نیاز دارید تا به درک ساختارهای این موسیقی از لحاظ حسی و روحی دست پیدا کنید که در موسیقی‌های شرق، ایران، ترکیه، عراق و تا حدی در چین و ژاپن وجود دارد. به همین دلیل، بعید می‌دانم که هوش مصنوعی بتواند نمونه‌هایی از این موسیقی‌ها را بسازد. اما در نهایت، بعد از ۲۰ سال و با همه پیشرفت‌های عجیبی که شرکت‌های آمریکایی و آلمانی توانستند انجام دهند، هنوز سمپل‌ها صدای خودشان را دارند و جایگزین واقعی سازهای آکوستیک نشده‌اند. اگر هنوز همه افکت‌ها و کوک‌هایی که استفاده می‌کنیم، از فاصله ۵ کیلومتری برای موزیسین‌ها بیرون‌زده می‌شوند، احتمالاً ما این‌قدرها هم با پدیده واقعی و خلاقانه مواجه نخواهیم شد.

در پایان، افقی که می‌توانم تصور کنم این است که در اجرای زنده موسیقی باید با ویژگی‌های انسانی مواجه بمانیم. بحث اجرای زنده موسیقی در کنسرت کاملاً جنس متفاوتی دارد از آن چیزی که ما در تولید موسیقی در استودیوها با آن مواجه می‌شویم؛ بنابراین، اگر ما چرخه اقتصادی موسیقی را در نظر بگیریم، حدود ۴۸ درصد آن با انسان‌ها سروکار دارد که هوش مصنوعی به آن ورود نکرده است. اما احتمالاً شغل نوازندگی در استودیوها و ضبط‌ها دچار مشکلات جدی خواهد شد و فکر می‌کنم تا چند سال آینده برای غیرمتخصصان موسیقی توانایی تشخیص اینکه این موسیقی واقعاً توسط انسان ساخته شده یا نه سخت می‌شود، هرچند فکر می‌کنم این اتفاق فعلاً برای اهل موسیقی رخ ندهد.

هوش مصنوعی را به دید یک رقیب نگاه نکنید

اقبال خالدیان
دانشجوی دکترای علوم ارتباطات

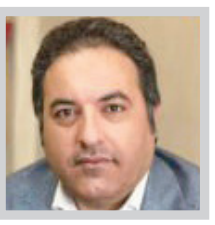

آن چیزی که ما تابه‌حال دیده‌ایم، این بوده که دوستان هوش مصنوعی را به چشم یک ابزار می‌بینند، به دلیل اینکه نگرانی‌هایی در این میان وجود دارد. نگاه دیگری وجود دارد اینکه آیا هوش مصنوعی صرفاً یک ابزار بوده یا یک پارادایم زیباشناختی؟ به تعبیر دیگر، آیا قرار است که به عنوان یک ابزار سنتی در اختیار بشر قرار بگیرد یا اینکه قرار است چنگی به واقعیت بیندازد و حقیقت را وارونه کند؟

حقیقتاً ما در زمانه‌ای قرار داریم که دچار بحران معنا هستیم و هوش مصنوعی در این زمانه به وجود آمده است. والتر بنیامین، در اواسط دهه ۱۹۳۰، پروژه‌ای را تحت‌تأثیر مباحث مارکسیسم آغاز کرد و به یک دید خوش‌بینانه به بازتولید هنر رسید. او بر این باور بود که قبل از اینکه خواندن مکانیکی شود و آثار شاخص تکثیر شوند، هاله‌ای دور این آثار وجود داشت. هاله‌ای که دارای زمان و مکان بود و هنرمند فاصله‌ای از آن داشت. او گفت که اثر هنری از زمانی که مکانیک به خدمتش آمده، در دست عوام قرار گرفته است که باعث افزایش سلیقه و دموکراتیک شدن هنر و رستگاری جامعه شد. سؤالی که مطرح می‌شود این بوده که اگر بنیامین در این زمان حضور داشت، آیا به هوش مصنوعی به عنوان ابزاری در خدمت در نظر می‌گرفت؟

در اینجا سؤالاتی مطرح می‌شود که آیا قرار است یک دگرگونی در تجربه هنری رخ دهد یا نیاز به یک بازتعریف از هنر داریم. آیا هوش مصنوعی قرار است نجات‌بخش باشد یا اینکه نابودکننده خلاقیت است؟ در این زمینه نظریه‌پردازان مختلفی وجود دارند. اما طبق مباحث بنیامین، سؤالاتی مطرح می‌شود که آیا هوش مصنوعی یک ابزار نوین در خدمت بشر است یا اینکه چنگی روی واقعیت می‌گذارد؟ ژان بودریار می‌گفت که واقعیت و اثر هنری دو چیز جداگانه هستند و باید ببینیم طبق این مباحث چه دیدگاهی نسبت به هوش مصنوعی داشته باشیم؟ درواقع چالش امروز این است که ما با شایدها و احتمالات زیادی درباره هوش مصنوعی و ابزارهای تکنولوژیک مواجه هستیم و باید بررسی کنیم که هنر به چه سمتی حرکت می‌کند.

در مرحله اول، همان‌طور که والتر بنیامین شرح داده است، بازتولید موجب می‌شود که هاله از بین برود و هنرها به سمت دموکراتیک شدن حرکت کنند. به عبارتی، اصالت و یگانگی زمان و مکان منحصر به فرد آثار هنری از بین می‌رود. حال سؤال این است که در مورد هوش مصنوعی چه اتفاقی برای هاله خواهد افتاد؟ به نظر من و با توجه به صحبت‌های بنیامین، آثار تولید شده توسط هوش مصنوعی فاقد مکان و زمان مشخص هستند. حتی ممکن است هیچ مؤلف انسانی هم نداشته باشند. برخلاف دوره بنیامین که در آن هاله از بین رفت، ما اکنون با نوعی دگردیسی هاله مواجه هستیم. به این معنا که همه ما در حال ساخت آثار هنری هستیم که هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند و احساس می‌کنیم که خاص و منحصر به فرد هستند. در واقع، به نظر من این دگردیسی هاله‌ای که توهم خاص بودن به افراد می‌دهد، همان زمانه طنز ماجراست.

محور دوم این است که هوش مصنوعی اصالت و هاله را از بین می‌برد. در اینجا، ژان بودریار نکته‌ای مطرح می‌کند که رابطه هنر با واقعیت قطع خواهد شد. به عبارتی، ما یک بازنمایی از واقعیت داریم که هنر آن را قطع می‌کند و به سوی شبه‌نمایی می‌رویم. اما اگر کمی فراتر نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که بازنمایی هوش مصنوعی از واقعیت ممکن است جلوتر از خود واقعیت باشد. ما آثار هنری را مشاهده می‌کنیم که معلوم نیست از کجا تولید شده‌اند و این نشان‌دهنده مرحله بازتولید دیجیتال است. در دوره بنیامین، ما با تکثیر آثار مواجه بودیم که در آن یک مؤلف و زمان و مکان مشخص وجود داشت و فقط آثار را تولید می‌کردیم و به دست عوام می‌رساندیم. اما اکنون ما با نقاشی‌هایی مواجه هستیم که به واسطه هوش مصنوعی تولید می‌شوند. به عنوان مثال، گروهی در فرانسه وجود دارند که پرتره‌های قرن ۱۴ تا ۲۰ میلادی را به هوش مصنوعی می‌دهند و اثری خلق می‌کنند که تا به حال وجود نداشته است. در واقع، در اینجا دیگر صرفاً تکرار تاریخ وجود ندارد و ما با زیبایی‌شناختی هوش مصنوعی روبه‌رو هستیم که باید از آن بترسیم؛ آیا خلاقیت و اصالت را نابود می‌کند؟ سؤال این است که خالق آثاری که تولید می‌شوند چه کسی است؛ انسان، هوش مصنوعی و یا هر دو؟

محور سوم به این موضوع می‌پردازد که آیا هنرمند خالق است یا تسهیلگر، و چه اتفاقی قرار است رخ دهد. هایدگر می‌گوید ابزارها و فناوری‌های سنتی به مثابه ابزار در خدمت بشریت هستند، اما از یک جایی به بعد، فناوری‌های نوین به هستی چنگ می‌زنند. درواقع با این تعبیر هنر دیگر یک فرایند خطی و از پیش‌تعیین‌شده نیست که از ذهن نقاش تراوش کرده و بر بوم نقش بسته باشد؛ بلکه یک تعامل رفت و برگشت بین انسان و ماشین است. به عبارت دیگر، ما تنها با یک خالق سوم مواجه نیستیم، بلکه با یک تصمیم‌گیرنده که نیتش از قبل مشخص است، روبه‌رو هستیم؛ و سؤال اصلی این است که خروجی کار به چه کسی تعلق دارد: انسان یا الگوریتم‌ها؟ به باور من، این یک فرایند مشترک است که قرار است یک همزیستی مسالمت‌آمیز بین انسان و ماشین رخ دهد و ما را به محور چهارم یعنی تعامل وصل می‌کند.

تعامل به معنای تغییر در تجربه هنری است. تا قبل از این، ما تجربه هنری را برای تأمل می‌خواستیم، اما از اینجا به بعد به ساحت تعامل وارد می‌شویم. اکنون ما با یک جریان پویا و قابل بازنویسی مواجه هستیم. در این جریان تعاملی، مخاطب صرفاً مصرف‌کننده نیست؛ بلکه مشارکت کرده و معنا خلق می‌کند. او حتی بازمعنایی را طراحی و می‌سازد و مرزهای تعامل و تأمل را بر هم می‌زند. از طرفی اگر قرار باشد با همان دید عصبیت که به دانش داریم به سمت جلو حرکت کنیم، طبیعتاً حالمان بد می‌شود. اما هوش مصنوعی یک زبان جدیدی را خلق کرده که نیاز به بازتعریف برخی مفاهیم دارد. یعنی ما باید به دوران کلاسیک برگردیم و مفاهیمی مانند اصالت و خلاقیت را بازنگری کنیم. به عنوان مثال، اصالت ویژگی ذاتی یک اثر هنری نیست، بلکه بافت و زمینه‌های دیگری نیز تأثیر می‌گذارند. مؤلف صرفاً یک فرد نیست، بلکه حاصل نیت ماشین‌ها و الگوریتم‌هاست. همچنین، خلاقیت هم صرفاً مسئول یک نفر نیست، بلکه حاصل تعامل است و صرفاً یک مبحث شهودی نیست.

در پایان اینکه به باور من، باید به یک همزیستی تن دهیم نه اینکه به عنوان رقابت و یک جانشینی به آن نگاه کنیم. شاید هوش مصنوعی بتواند داستان بنویسد و خلق کند، اما هنوز متوجه چرایی انجام این کار نیست. تا زمانی که این چرایی به دست انسان باشد، او می‌تواند خالق معنا نیز باشد.

تاریخ هنر مسیر هوش مصنوعی را روشن می‌کند

اعظم حکیم سلمانی
عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان

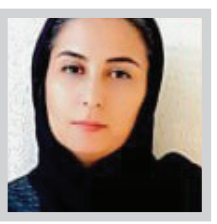

سؤال من این است که آیا هوش مصنوعی یک ابزار صرف برای تولید و خلق اثر هنری است یا یک نوع خلاقِ همکار محسوب می‌شود؟ یا حتی آیا می‌توان آن را به‌عنوان یک ذهن مصنوعی برای خلق اثر هنری در نظر گرفت؟ به نظر من، اگر درباره ریشه‌های تاریخی هنر و هوش مصنوعی صحبت کنیم، به‌راحتی می‌توانیم به ابهاماتی که در رابطه با هوش مصنوعی و هنر داریم، دست پیدا کنیم. ضمن اینکه در رابطه با هوش مصنوعی و هنر همواره مسائل کلی و چالش‌هایی مطرح است. یکی از این مسائل، موضوع خلاقیت و تعیین مؤلف در هنر و هوش مصنوعی است. آیا مؤلف شخصی است که داده‌ها را به سیستم می‌دهد یا خودِ هوش مصنوعی است؟

از طرفی، نوعی مسائل اخلاقی و سوگیری‌هایی نیز در اینجا مطرح می‌شود. داده‌ها براساس آنچه وجود دارد آموزش می‌بینند؛ بنابراین می‌توان حدس زد که اگر ما بر اساس برخی از این داده‌ها اثری هنری خلق کنیم، یک‌سری سوگیری‌های جنسیتی، فرهنگی و اجتماعی به شکل ناخودآگاه به نمایش گذاشته می‌شود؛ موضوعی که برای کسانی که در حیطه علوم اجتماعی فعالیت می‌کنند، بسیار مهم است.

سؤال آخر این است که آیا هوش مصنوعی با تاریخ هنر ارتباطی برقرار می‌کند یا خیر؟ آیا در انفصال از گذشته است یا در بخش‌هایی با آن اتصال دارد؟ به‌عنوان مثال، اثری از پروژه‌ای به نام توهم ماشین اثر رفیک آنادول، که یکی از پیشگامان عرصه هوش مصنوعی است، قابل توجه است. آنادول از داده‌های بزرگ و شبکه‌های عصبی استفاده می‌کند و آن‌ها را تحلیل می‌کند تا آثارش را خلق کند. او تصاویری غیرواقعی که وجود ندارند را ایجاد می‌کند. در واقع، شما در این تصویر خیال‌پردازی‌های یک ماشین را مشاهده می‌کنید و داده‌ها به یک تجربه جدید و متفاوت از پدیده‌ها تبدیل می‌شوند.

هنرمند دیگری که می‌توان در زمینه هوش مصنوعی به او اشاره کرد، ماریو کلینگمن است. او پروژه‌ای به نام خاطره رهگذران دارد که با استفاده از سیستم ساختن و تخریب تصویر، تصاویری از افرادی که وجود ندارند می‌سازد و به‌طور مداوم آن‌ها را تخریب می‌کند؛ تصاویری که به‌صورت پویا عوض می‌شوند در حالی که هیچ مصداقی در جهان خارجی ندارند. در واقع، همه این هنرمندان هر یک به شیوه‌ای منحصربه‌فرد داده‌ها را کیوریت می‌کنند. برای مثال، در پروژه اول بحث حافظه و روح جمعی مطرح می‌شود و در پروژه خاطرات رهگذران، بحث هویت به میان می‌آید. این آثار پرسش‌های جدید را ایجاد می‌کنند که «هنر چیست و هنرمند چه کسی است؟»

شاید در نگاه اول، موضوع هنر و هوش مصنوعی بدیع به نظر برسد، اما زمانی که به تاریخ هنر نگاه می‌کنیم، هر پدیده‌ای در پیوست‌ها و گسست‌هایی که در تاریخ به‌وجود می‌آید، می‌تواند تألیف و بازتألیف شود. این موضوع ریشه‌های عمیقی در تحولات کلیدی هنر مدرن و معاصر، به‌ویژه در هنرهای انتزاعی، مفهومی، دیجیتال اولیه، تعاملی و پست‌مدرن دارد.

به نظر من، آنچه مهم به نظر می‌رسد این است که اگر با پیوندها و گسست‌ها آشنا شویم، می‌توانیم هنر هوش مصنوعی را به‌درستی درک کنیم. در واقع، این پیوندها به ما نشان می‌دهند که دغدغه هنرمندان در این حیطه‌ها چگونه باعث شده در طول دهه‌ها، هنر هوش مصنوعی ایجاد و تکامل یابد. به عبارتی، می‌توانیم تأثیر گذشته بر آینده را دنبال کنیم و برای تردیدها و پرسش‌های موجود در این حوزه به‌راحتی پاسخی پیدا کنیم.

در هنر انتزاعی، اتفاقی که رخ می‌دهد این است که هنرمندانی مانند واسیلی کاندینسکی و پیت موندریان در اوایل قرن بیستم، آنچه در جهان بیرون وجود ندارد، مانند افکار و ایده‌های ذهنی را به اجرا درمی‌آورند. کار رفیک آنادول شبیه به کاری است که کاندینسکی انجام می‌دهد؛ گویی کاندینسکی لایه‌های پنهان و نامرئی که در یک مکان هستند را نمایان می‌کند. کاری که آنادول با کمک هوش مصنوعی انجام می‌دهد، در واقع نشان دادن روح و انرژی پنهانی است که در داده‌ها وجود دارد و آن را در یک قالب انتزاعی به تصویر می‌کشد. در نهایت، هر دو جریان به دنبال فاصله گرفتن از واقعیت عینی و رسیدن به جوهر ساختار و حقیقتی هستند که فراتر از امور مادی قرار دارد.

هنر مفهومی یکی از پیش‌زمینه‌های مهم فکری برای شکل‌گیری هنر و هوش مصنوعی است. در واقع، ایده بسیار مهم‌تر از اثر است و حتی از آن پیشی می‌گیرد، به‌گونه‌ای که دادن اختیار به هوش مصنوعی شبیه به کاری است که هنرمندان هنر مفهومی در دادن اختیار برای خلق اثر هنری انجام می‌دادند. به عبارتی، هنرمند فرایند و پروسه خلق را طراحی می‌کند؛ روندی که در دهه ۶۰ میلادی رخ داد. در نتیجه، می‌توان گفت هوش مصنوعی بر مفاهیم و داده‌ها تمرکز دارد، جایی که ایده‌ها و مفاهیم جدید نه از طریق رسانه‌های سنتی، بلکه از طریق الگوریتم‌ها و داده‌ها ساخته می‌شوند و مفهوم اثر هنری بسیار جلوتر از خودِ اثر است.

همچنین اشاره‌ای به هارولد کوهن می‌کنم که از هنرمندان دیجیتال اولیه بوده و در حوزه هنرهای کامپیوتری اولیه، هم‌زمان با هنرمندان مفهومی، فعالیت می‌کرد. او نرم‌افزاری با نام آرون می‌سازد که اثر دست‌ساز انسان نیست و می‌تواند درباره ترکیب‌بندی، رنگ‌گذاری و طراحی فکر کند. اما در کل، سؤالاتی که اکنون و نیز در دهه ۶۰ مطرح می‌شد، این بود که آیا ماشین‌ها می‌توانند خلاق باشند؟ و هنرمند در عصر ماشین چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟

به نظر من، هنر و هوش مصنوعی یک پدیده ناگهانی و زودگذر نیست که بتوان سریع از روی آن عبور کرد. این دو بر شانه غول‌های بزرگ تاریخ هنر، از سبک‌ها و جریان‌ها و افراد، استوار هستند. از تأکید بر ایده و فرم، همان‌طور که در هنر انتزاعی کاندینسکی و موندریان صحبت کردیم، تا اولویت ایده بر اجرا و کاوش در خلاقیت الگوریتمی در هنر کامپیوتری اولیه، هوش مصنوعی این میراث‌ها را انتخاب و با هم تلفیق می‌کند. این فناوری بر این ستون‌ها استوار مانده و با توانمندی‌هایی که دارد، پرسش‌های بنیادینی مانند «هنر چیست؟» و «هنرمند چه کسی است؟» را بازتعریف می‌کند.

در حقیقت، درک تاریخی به ما کمک می‌کند که هیجان‌زده نشویم و از چیزی که به آن هنر هوش مصنوعی گفته می‌شود، نترسیم و فاصله نگیریم. با دانستن تاریخ، می‌توانیم دید انتقادی عمیق‌تری پیدا کنیم. از طرفی، نتیجه و چیزی که نگاه به آینده را تعریف می‌کند، این است که به نظر می‌رسد یک تحول پارادایمی در خلق و توزیع اثر هنری و در تعریف درک هنرمند و مخاطب‌شناسی در حال شکل‌گیری است. این تحول فرصتی را برای مطالعه در اختیار ما قرار می‌دهد تا درباره مسائلی مانند اینکه این ابزارهای نوین چگونه روایت‌گری و بیان خلاق را در حوزه‌های مختلف دگرگون می‌کنند، صحبت کنیم و پیامدهای اخلاقی و اجتماعی را مدنظر قرار دهیم.

از سوی دیگر، باید یک گفتمان انتقادی و سازنده پیرامون این فناوری داشته باشیم. هوش مصنوعی، مانند هر فناوری قدرتمند دیگری، آینه‌ای است که هم توانمندی‌های ما و هم چالش‌های پیش روی ما را بازتاب می‌دهد. آینده هنر و ارتباطات نه در تقابل انسان و ماشین، بلکه در همکاری هوشمندانه و دیالوگ خلاقانه میان این دو شکل می‌گیرد. ضمن اینکه این آینده با کمک گرفتن از تاریخ هنر و دانستن گسست‌ها و پیوست‌ها نسبت به تاریخ هنر، ساخته خواهد شد.

برگ سبز موتورسیکلت سیستم: هیرمن تیپ : CDI-۱۲۵cc رنگ: قرمز آلبالویی مدل: ۱۳۸۸ به شماره انتظامی ایران ۸۹۸۶۴ - ۸۳۷
شماره تنه : ۱۲۵C***NFZ شماره موتور: ۳۲۱۱۳۷۱۷
۸۸۴۲۸۴۲ به مالکیت خانم بی‌بی حورا کهن سال به کدملی ۵۲۲۸۶۴۸۸۴۴ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

فرهیختگان صدای نخبگان، نگاه جوانان
FARHIKHTEGAN
farhikhteganonline
WWW.FDN.IR روزنامه فرهیختگان